

سرکوب و آزادی‌های سیاسی

سخنرانی در دومین گردهمایی سراسری

درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران- کلن اوت ۲۰۰۷

لیلا دانش

با گرامیداشت یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم،
و با احترام به زندگانی که کماکان پویندگان مبارزه برای نابودی بنیاد ستم و استثمارند.

بحث در مورد آزادی‌های سیاسی و دمکراتیک لااقل از مقطع انقلاب مشروطیت یکی از مباحث در دستور مبارزات حق طلبانه و عدالت جویانه در ایران بوده است. صد سال است که بر بستر تحولات جامعه ایران برای گذر از یک جامعه پیشامدرن به جامعه مدرن کاپیتالیستی لیست طویلی از مطالبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درونمایه مبارزاتی بوده است که گاه پشت حکام وقت را بخاک نشانده و گاه ناتوان از پیشبرد خواست های خود سرکوب شده است. مطالباتی که با کم و بیش تفاوت همانهایی است که عموماً جزو تعریف عروج جامعه کاپیتالیستی و تعریف حقوق اجتماعی و سیاسی دمکراتیک شهروندان بوده است: آزادی تشکل، آزادی بیان، مصونیت حقوق فرد در برابر دولت، برابری زن و مرد، تفکیک حوزه اعمال قدرت مذهب از نهادها و موسسات دولتی و... این مطالبات در برآمدهای اجتماعی این سده بکرات و در اشکال مختلف جلوی صحنه آمده است، توده های وسیعی را درگیر کرده، پیشرویها و سرکوبهای متعددی حول طرح این مطالبات اتفاق افتاده، اما همچنان پاسخ نیافته باقی مانده است. مبارزه برای آزادی های سیاسی مبارزه ای زنده و جاری است و مستقل از هر درکی از شکل و محتوای مبارزه علیه نظام موجود جزء جدایی ناپذیر مبارزات حق طلبانه ای است که عموماً با تقابل خشن دولتها پاسخ می گیرد. روشن است که مبارزه برای آزادیهای سیاسی امری عمومی است اما در عین حال بسیار قابل فهم است که کسانی که خود در راه تحقق این مطالبات سالهایی از زندگی شان را در زندان حکومتها گذراندند، به فعالین و مبارزین تحقق آزادیهای بی قید و شرط سیاسی تبدیل شوند؛ و از اینروست که ما اینجا امروز از این موضوع بحث می کنیم. اما در عین حال صحبت من در یک بخش معین از این سمینار است که مربوط می شود به جوانان. فرزندان ما که به همراه پدریا مادر دوره ای از زندگی خود را در زندانها گذراندند، و یا هر دو را در جریان مبارزه علیه حکومت اسلامی از دست داده اند؛ و یا دسته دیگری که هر کدام بشکلی و بنوعی در معرض آسیبها و زخمهای ناشی از سرکوب و اختناق و نبود آزادیها قرار گرفتند. گاهی صحبت از این زخمها، تلخی ها، شکست ها و ناکامی ها بدلیل سنگینی عاطفی شان سایه می اندازند بر اینکه چرا چنین شد؟ این قطعاً سوالی است که امروز برای بسیاری از این جوانان مطرح است مستقل از اینکه بر عوارض و پیامدهای ناشی از این ناملایمات غلبه کرده باشند یا نه. اما حتی در صورت فقدان طرح سوال از سوی آنان، این خود ما هستیم که باید سوال را طرح کنیم. تاریخ و روایت خودمان از آن را بازگوییم و نگذاریم که تنها راوی این تاریخ، تاریخ نویسان «بیطرف» و یا کتابهای تاریخ مدرسه و بلندگوهای تبلیغات حکومت اسلامی باشند. در بازگویی این روایت است که لازم میشود بار دیگر گفت چرا انقلاب شد؟ انقلاب چه بود و ضد انقلاب کدام بود؟ چه کسی خواهان چه چیزی بود؟ و داستان سرکوب ها و کشتارها چه بود؟ و این همه مرارت برای چه بود؟

اینجا طبعاً فرصت گفتن همه این تاریخ نیست اما میشود به اختصار آنچه که در بازگویی این تاریخ مهم است را برشمرد.

اجازه دهید با عزیمت از اینکه اینجا گردهمایی درباره کشتار زندانیان سیاسی است، صحبت‌م را باین شروع کنم که یکی از تصاویر فراموش نشدنی در دوره اعتراضات عمومی علیه شاه، آزادی زندانیان سیاسی بود. زندانیان سیاسی از سیاه چال‌های حکومت شاه خلاص شده بودند و مردمی که مشتاقانه این مبارزان را بر دوش می‌کشیدند هرگز تصور هم نمی‌کردند که بهار آزادی واقعاً بهاری است که بسرعت می‌گذرد. انقلاب ۵۷ نتوانست به اقتدار مردم منجر شود و در نتیجه خواستها و مطالباتی که در طول حیات حکومت پهلوی حتی اجازه طرح نیافته بودند بسرعت به مطالبات توده‌ای تبدیل می‌شدند. کارگران برای برپایی تشکل‌هایشان به میدان آمدند. زنان امکان تغییر را مشاهده می‌کردند. آزادی بیان و آزادی تشکل به مطالبه توده هر چه گسترده‌تری تبدیل شده بود، و همه چیز نشان میداد که می‌شود نوع دیگری زیست می‌شود به گذشته و آینده، به زندگی و ارزشهای انسانی، به رفاه و خوشبختی و سلامت روح و جسم، به آزادی و حتی به طبیعت هم نگاه دیگری داشت. فرجه کوتاه بعد از قیام بهمن ۵۷ تا آغاز سرکوبها، دوره طرح گسترده سؤالاتی بود که در طول مبارزاتی که به قیام منجر شد هرگز در مقیاسی توده‌ای مطرح نشده بود: راستی اگر اختیار دست ما باشد چه باید بکنیم؟ دست مردم کارگر و زحمتکش، دست توده عظیمی که هست و نیست اش در گرو فروش نیروی کارش است، آنها که آزادی و حق اختیار بر زندگیشان برای تامین معاش شان گرو گرفته شده، آنها که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند... راستی اگر این توده عظیم بر سرنوشت خود اختیار داشت چه باید می‌کرد؟ سؤالاتی که انقلاب و حضور توده میلیونی پیش رو گذاشت، سؤالاتی بود که مردم همه جهان فارغ از جغرافیای زیست و دوره تاریخی و اختلافات فرهنگی در هر مبارزه حق طلبانه برای بهبود زندگی شان با آن مواجه بوده‌اند. سؤالاتی که همین امروز هم هنوز موضوع مبارزه بسیاری از مبارزین جوان و از جمله همین فرزندان است که حضور فعال والدین شان در مبارزه سیاسی تأثیر مستقیمی در شکل‌گیری کودکی و جوانی، و شاید حتی آینده زندگی شان گذاشته است. این خواستها و مطالبات شریفند و ضروری. آرزوی زندگی بهتر، نیاز به آزادی و رفاه، تامین شرایط شکوفایی مادی و معنوی بشر پایه و اساس آن مطالبات و خواستهایی بود که نسل ما را به مبارزه علیه دولتی کشاند که با تمام توانش، با همه دم و دستگاه نظمی و امنیه اش به حفاظت از مناسباتی می‌پرداخت که بنیادش بر نابرابری انسانها، بر مناسبات طبقاتی، و بر استثمار اکثریت مردم توسط اقلیت صاحب زر و زور بود. آیا همین امروز هم این مناسبات را باز می‌شناسید؟ آیا اینها مشخصه‌های همان نظم و نظامی نیست که همین امروز هم هنوز موضوع مبارزه اکثریت مردم نه فقط در ایران بلکه در سرتاسر جهان است؟ و آیا فرصت یافته‌اید که صفحاتی از تاریخ زندگی بشر در کره خاک را ورق بزنید و شباهت باورنکردنی چهره بی‌عدالتی و ستم و استثمار، و همچنین شباهت باورنکردنی تلاش‌ها و مبارزات علیه آن را ببینید؟ آنچه که نسل ما را به مبارزه کشانده بود در دهه‌های طولانی در تاریخ مبارزات عدالت خواهانه در ایران طرح شده بود و در دوره بهار آزادی فرصت یافت که قوام یابد، شکل بگیرد و تعمیق شود، اما تحقق اش به آینده و آیندگان واگذار شود.

بهار آزادی خاتمه یافت و دورانی آغاز شد که مختصه آن بیش از هر چیز سرکوب و اختناق بود تا همین امروز. در بازگویی این تاریخ اغلب از دوره‌های مختلف در طول حکومت جمهوری اسلامی سخن

گفته می شود: دوره ۶۰ تا ۶۸ که دوره جنگ و سرکوب و کشتار بیسابقه انقلابیون و مبارزین بود، دوره ۶۸ تا ۷۶ که به دوره سازندگی مشهور است، و دوره بعد از ۷۶ یعنی دوره عروج حکومت اصلاح طلب خاتمی و پس از آن شکست اصلاحات و روی کار آمدن دولت احمدی نژاد. این دوره بندی ها همگی يك کارکرد مشخص دارند و آن هم تنها برای بازشناسی مشخصه هر کدام از این دوره هاست و نه بیان تفاوت های ماهوی ای در شکل زیست و مبارزه اکثریت مردم کارگر و زحمتکش. آنچه که رشته نامریی میان این دوره بندی هاست همان سرکوب و اختناق است بعنوان نیاز بلامنازع سرمایه داری ایران. بورژوازی ایران از انقلاب گسترده و توده ای ۵۷ بوحشت افتاد و به خانه راندن و خاتمه حضور مردم در مسائل اجتماعی اولویت مبرمش شد. جمهوری اسلامی همان حکومتی بود که به این نیاز بورژوازی ایران پاسخ می داد و بسرعت نشان داد که می تواند با یکی از بیسابقه ترین کشتارها و توحش ها در دهه های آخر قرن بیستم، هر چه را که نشانی از انقلاب و انقلابیگری می توانست داشته باشد درو کند. این مهمترین خصیصه آن تاریخی است که بسیاری از شما فرزندان ما در آن متولد شدید و این تاریخ جزو داده های زندگی تان شد، برای برخی با حضور والدین شان و برای عده ای بدون حضور آنها.

کشتار و سرکوب قرار بود جایی برای بیان هیچ مطالبه حق طلبانه ای باقی نگذارد. اما خشن ترین سرکوب ها و اختناق ها در طول حیات بشر، بالاخره از جایی ترك برداشتند. مگر می شود حافظه تاریخی و نیاز بلاتردید زندگی نسلی را که برای بهبود شرایط خود به میدان يك مبارزه عظیم پا گذاشت، پاك کرد؟ مگر می شود که توده ی عظیمی با بیان شریفترین و حق طلبانه ترین آرزوها دست به تغییر اجتماعی ببرد، بنیاد نظم مبتنی بر ستم و استثمار را بلرزه درآورد، کشتار و سرکوب شود و با این حال خواستهای مبارزاتش را فراموش کند؟ و این خواستها چیزی نبود جز آزادی و برابری، آزادی اجتماعات، آزادی بیان و تشکل، برابری زن و مرد و... آغاز سرکوب انقلاب «نه» بزرگی بود به همه این خواستهای شریف انسانی. طبقه سرمایه دار ایران بدلائل عدیده سیاسی، تاریخی و جغرافیایی این سیل خروشان را بر نمی تابید. پس هر فریاد حق طلبانه ای باید با سرکوب شدید و گسترده پاسخ می گرفت.

دهه ۶۰ دهه سیاه سرکوب بود. جنگ ایران و عراق در خدمت سرکوب انقلاب، و زندان و کشتار ابزار اعمال این سرکوب. این کوتاهترین تصویری است که می توان از دهه سیاه ۶۰ داد. اما جنگ صرفنظر از زمینه ها و دلایل سیاسی منطقه ای و جهانی اش، بالاخره باید خاتمه می یافت. و این یعنی پایان دوران جنگی و اقتصاد جنگی و امنیت جنگی. این یعنی که باید درجه ای از ثبات و «امنیت» درونی موجود باشد تا زمینه های اداره امور اقتصادی و سیاسی جامعه را در شرایطی که دیگر بهانه جنگ و تهاجم بیگانه و نا امنی و شیاطین کوچک و بزرگ موضوعیت نداشت، فراهم کرد. زندانیان سیاسی در زندانها، سبیل همان مقاومت و مبارزه ای بودند که کماکان پتانسیل قد علم کردن در جامعه داشت. گویی سرکوب سیستماتیک سالهای بعد از ۶۰ کافی نبود، یا حتی اگر بود باید جمع دیگری از مبارزان را در سیاهچال ها به تیر و دار بست و به جامعه نشان داد که سخنی از مامشات در کار نیست. کشتار سال ۶۷ پاسخی بود به این نیاز. و به این ترتیب و با این کشتار کمی پیش از پایان جنگ ایران و عراق، دوران سازندگی آغاز شد!

مباحث مربوط به سازندگی در دوره پس از ختم جنگ، کشفیات سرداران سپاه اسلام نبود.

سازندگی نام دیگری بود برای هموار کردن راه پیوستن به برنامه های توسعه اقتصادی که پیشتر و در مقطع بحران جهانی موسوم به بحران نفت (در اواسط دهه هفتاد میلادی) آغاز شده بود. تحولات سال ۱۳۵۷ در حقیقت این پروسه را که در اواخر زمان شاه در ایران شروع شده بود با وقفه مواجه کرده بود. انقلاب و سپس جنگ ایران و عراق آن دو تحول مهمی بودند که پیشرفت این پروسه را بتاخیر انداختند. این وقفه تاریخی باید خاتمه می یافت و با ختم این دوره باید همه امکانات معطوف می شد به سر و سامان دان به اقتصادی که همه شائبه های بحران جهانی سرمایه را از آن خود کرده بود، در جامعه ای که زیر فشار خفقان و سرکوب در حال انفجار بود.

اما شروع دوره سازندگی و چرخیدن بسوی يك جامعه «نرمال» برای حکومت اسلامی نمی توانست دوره نرمالی باشد. پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی در کشورهایی از نوع ایران همراه بوده است با نیاز به درجه ای تغییر در ساختارهای سیاسی و اجتماعی و حقوقی مملکت مزبور. این همان تحولی است که به دوره توسعه سیاسی و یا گسترش جامعه مدنی معروف شده است. و چیزی نیست جز نیاز بورژوازی ایران به تضمین برقراری نوعی مناسبات مدنی که تضمین کند جامعه از شکل منقبض شده زیر فشار جنگ و کشتار و سرکوب و اعدام درآمد است، بدون اینکه به خواستها و مطالباتی که برایش انقلاب کرد، رسیده باشد و بدون اینکه کسی حتی قرار باشد آن مطالبات را مجددا پرچم مبارزه ای کند. جامعه ای که تشنه آزادی بود، جامعه ای که سالهای سال رخت سیاه را از این عزا به آن عزا عوض کرده بود، جامعه ای که کودکان متولد شده اش بعد از انقلاب موجود زن را در هیاتی مشکوک و کریه یافته بود، جامعه ای که در آن کسی از فردای خود مطمئن نبود، جامعه ای که برای گذران فقیرانه ترین زندگی در آن می بایست دو سه شغل موازی داشت، جامعه ای که شهروندانش از حق انتخاب آزادانه پوشش و تامین نیازهای فرهنگی خود محروم شده بودند، نیاز به تغییر را با تمام قوا می طلبید. و همین نیاز را اصلاح طلبان تلاش کردند که مبنای مشروعیت سیاسی و اخلاقی خود قرار دهند.

تفکر و نگاه اصلاح طلبانه بر آن شد که حرکت های اعتراضی موجود در جامعه را قانع کند که منفعت آتی خود را در پیشروی جریان اصلاحات ببینند و بپذیرند که تغییر در جامعه جز با اصلاحات ممکن نیست. لشکری از ایدئولوگهای کوچک و بزرگ، مذهبی و قدیم مارکسیست، نواندیش دینی و پست مدرنیست و چپ «عاقل» شده راه افتادند تا در وصف جامعه مدنی، حقوق بشر و توسعه سیاسی و همچنین اجتناب ناپذیر بودن دوره تاریخی اصلاحات، قلم فرسایی کنند. بناگهان واژه های شناخته شده زبان فارسی هم حتی معانی دیگری یافتند. توده عظیمی که در طول قریب سه دهه قربانی سرکوب و اختناق سیستماتیک حکومت اسلامی بوده است، به تراپی خود و خشونت زدایی از افکارش فرا خوانده می شد. هلهله ها سر داده شد که گویا دوران خشونت سر آمده است و اگر همه این واقعیت را بفهمند، شیفت مهمی در جامعه اتفاق خواهد افتاد. برای ترویج این ایده ها کاروانی از پیک ها و مروجین راه افتادند (و از جمله در خارج کشور) تا تلاش کنند به قربانیان جنایات حکومت اسلامی یعنی ما، یعنی شما، نشان دهند که این خود ما هستیم که با تداوم درک های خشونت گرایانه نیازهای زمانه را نمی فهمیم. برای ترویج گفتمان هایی که در مرکز خود تمکین به جمهوری اسلامی را مفروض داشت، هزاران ورق سیاه شد. و همه علم و کتل دوم خرداد بر آن بود تا گرد و غبار همان سالهایی را از خاطر بزدايد که تصور می شد با کشتار سال ۶۷ به فراموشی سپرده شده و کسی دیگر نامش را هم نمی آورد. در هر صورت حتی اگر تشخیص پیامهای تسلیم طلبانه جنبش اصلاحات و عواقب سیاسی آن برای همگان

یکسان نبود و عده ای دچار این تصور شده بودند که واقعا قرار است آزادی و دموکراسی برقرار شود؛ اما کم نبودند آنها که تلاش کردند نشان دهند که کاخ حقوق دموکراتیک و جامعه مدنی و رنسانس دو خردادی بر روی شن ساخته شده است! با اینوصف شلیک گلوله های پاسداران حکومت اسلامی به سینه کارگران خاتون آباد و چند واقعه دیگر در همان سالهای حکومت اصلاح طلبان نشان داد که نوآندیشی دینی و رواج قرائت های دموکراتیک از اسلام و قوانین مذهبی بتنهایی کافی نیست تا سینه کسانی که برای حفظ شغل شان به مبارزه برخاسته اند آماج گلوله نشود؛ رواج قرائت های جدید از قوانین و مصادیق مذهب اسلام در راستای توسعه سیاسی کافی نیست تا برابری زن و مرد متحقق شود، تا انسان زن نصفه و نیمه و در حاشیه جامعه نباشد؛ کافی نیست تا جوانان تولد یافته پس از انقلاب را که یاد گرفته اند سرکوب «من» خود را جزیی از هویت شان کنند، با وعده اینکه نوبت شماست که مهر رای و نظرتان بر تغییر قوانین حاکم بر جامعه بخورد به پشتیبانان بی اما و اگر اصلاح طلبان تبدیل کنند.

این تصویری بسیار کلی و کوتاه بود از دوره سی ساله اخیر و دوره بندی های آن که همگی با رشته نامرئی سرکوب و اختناق در خدمت مناسبات کاپیتالیستی بهم وصل اند. دوم خرداد شکست خورد اما بسیاری از سیاستها و جهتگیری هایش که مورد توافق طبقه سرمایه دار ایران است، کماکان در جریان است. و بسیاری از اینها برای نسل جوانی که دهه اخیر بلوغ و شکل گیری و قوام شخصیت شان بوده، نیازی به بازگویی ندارد. نیازی نیست بگوییم که علیرغم سه دهه خفقان و سرکوب امروز کماکان همان مطالباتی موضوع مبارزه کارگران و مردم زحمتکش است که در سال ۵۷ بود. حکومت همان حکومت است، خفقان همان خفقان است، و مطالبات و موضوعات مورد مبارزه هم کماکان همانهاست. نه پایان جنگ نقطه ختمی بر سرکوب و بی حقوقی بود و نه عروج اصلاح طلبی. دوره بندی های تاریخ حکومت جمهوری اسلامی مختصات سیاستهای دوره ای دولتهای بورژوازی را در ایران نشان می دهد و نه هیچ چیز دیگر. عروج موج اصلاح طلبی «خودی ها» و حکومتی ها را پشت سر گذاشت و بخشی از اپوزیسیون حکومت را هم در بر گرفت. اما بسرعت معلوم شد که تصور تغییرات پایه ای باتکا این حرکت عبث و بی پایه است. این حرکت تنها سبب تلاشی بود برای پیشبرد اصلاحات سیاسی و قانونی ای که در حقیقت زمینه ساز پیشبرد گسترده تر برنامه های توسعه اقتصادی و همچنین پذیرش و اعتبار ایران است برای ورود به سازمان تجارت جهانی. در پیشبرد این خط، مستقل از اینکه هدایت دولت در دست تیم خاتمی باشد یا تیم احمدی نژاد مساله حیاتی برای طبقه سرمایه دار ایران تامین شرایطی است که با اندک تغییری، به بورژوازی ایران امکان دهد با اعتماد بنفس و قدرت بتواند پذیرای سرمایه های خارجی شود. چنین تغییرات اندکی با خواستها و مطالبات توده میلیونی مردم برای آزادی، برابری، حق تشکل، آزادی بیان و تجمع، رفع تبعضات جنسی، مذهبی و قومی فاصله ای بس طولانی دارد. تاریخ پروسه مدرنیزاسیون در ایران و همچنین قانونمندی گسترش کاپیتالیسم در جهان نشان داده است که جامعه سرمایه داری در کشورهای پیرامونی یا جهان سوم الزاما همان قانونمندی هایی را ندارد که کشورهای بزرگ صنعتی در دوره عروج کاپیتالیسم داشته اند. اینجا بحث بر سر امکان استفاده از نیروی کار ارزان، بازار مطلوب و اتکا به قوانین و سنت هایی است که می تواند سرجمع پروسه تولید را برای سرمایه ارزان تر تمام کند. گسترش آزادی های سیاسی و دادن حق و حقوق اجتماعی به مردمی که نه فقط صد سال است این مطالبات را در لیست خواستههایشان پس و پیش کرده اند، بلکه سی سال است که برای دم نزدن از این حقوق بشکلی سیستماتیک سرکوب می شوند؛ یعنی رها کردن نیرویی که قدرت زیر و رو کننده اش در تصور نمی گنجد. نه فقط حکومت اسلامی بلکه کل بورژوازی ایران سالهاست از این کابوس در وحشت است. دل بستن به عروج اصلاح طلبان و شیفتگان

جامعه مدنی و تحقق دمکراسی چشم بستن بر این واقعیات آزمون پس داده است. بعبارت دیگر همه آن خواستها و مطالباتی که نسل ما، نسل پدران و مادران شما را به میدان مبارزه کشاند و بعد با سرکوبهای سیستماتیک پس رانده شد؛ امروز مجدداً به جلوی صحنه می آیند و می بینیم که شما، بسیاری از شما هم مبارزین تحقق همین خواستها هستید. آزادی و رفاه و زندگی شایسته انسان، امروز هنوز همانقدر آرزو و خواست اکثریت جامعه است که سی سال پیش و در جریان تحولات سال ۵۷. این رویکرد که گویا تلفات و خساراتی که بر زندگی نسل ما و نسل فرزندان ما رفته است ناشی از خشونت طلبی ما بوده است، آنقدر گزاف و بیهوده است که مدافعین اش، «خودی» هایی که خود هم بتناوب آماج خشونت قرار گرفته اند، بسرعت دفتر داستان سرایی های مضحکشان را بستند.

باری، خشونت ناشی از رفتار قربانیان نظام سرمایه نیست. از خود بیگانگی در پروسه کارو محرومیت از حاصل نیروی کار، سهم اکثریت مردم کارگر و زحمتکشی است که راهی جز فروش نیروی کارشان ندارند. این توده عظیم در مبارزه علیه این شرایط هم بلافاصله با نیروی نظمیه و امنیه دولتهای سرمایه و ایدئولوگ های مذهبی و سکولارش مواجه شده و سرکوب فیزیکی یا عقیدتی می شوند. مبارزه حق طلبانه ای که دست به ریشه درد می برد، بر خلاف خرده فرمایشات مذبحخانه لشکر روشنفکران اصلاح طلب و پست مدرنیست و هواداران دمکراسی نظم نوینی، خشونت نیست. خشونت نه ناشی از اعتراض حق طلبانه، بلکه جز تفکیک ناپذیر مناسبات و نظامی است که بدون اعمال خشونت نمی تواند بر سر پا باشد. روشن است که این مختصر ابداً برای بازگویی روایتی دیگر از تاریخ ما کافی نیست. اما علیرغم اختصار این گفتار، نکته این است که آنچه شد ناشی از مطالبات غیر معقول نسلی از انسانها نبود که گویا با پذیرش ایده ها و آرمانهایی که خشونت در ذاتش است، بانی دور باطل سرکوب و خشونت شدند. بلکه ناشی از مناسبات و نظم و نظامی است که شما چه علیه آن قد علم کنید و چه سکوت پیشه کنید، سهمی جز بی حقوقی و از خود بیگانگی ندارید. سوال این است که کدام را انتخاب می کنید؟